

دیوان سالاران امیر؛ درآمدی بر دگرگونی ساختار سیاسی - نظامی تیموریان در عهد شاهرخ

سیدابوالفضل رضوی*، سروش آزادبخت**

چکیده

عصر تیمور، دوره فتح و تکوین امپراتوری بود و اشرافیت نظامی سهم بیشتری در ساختار قدرت داشتند. در عهد فرمانروایی شاهرخ، نوعی دگرگونی ساختاری در ماهیت و نحوه اعمال قدرت به وقوع پیوست که می‌توان آن را گذر امپراتوری تیموری از قدرتی با گفتمان غالب نظامی به قدرتی با ساختار مدنی - نظامی قلمداد کرد. در این عهد، شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران، امرا و عناصر نظامی با پرداختن به فعالیت‌های اداری و اجرایی، از کارکردهای صرف نظامی و مواضع همیشگی اهل شمشیر، فاصله گرفتند. در همین جهت، نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی، ضمن تأملی بر ساختار اداری عصر تیموریان و اهتمام به نزاع میان اهل قلم و اهل شمشیر، این پرسش اصلی را مورد واکاوی قرار می‌دهد که دگرگونی ساختار سیاسی و نهادینه شدن قدرت تیموریان در عهد شاهرخ بر جایگاه و کارکرد امرای نظامی این عهد چه تأثیری داشت؟ دستاورد پژوهش حاکی از این است که در پرتو شخصیت واقع‌گرا و نهادینگی قدرت در عهد شاهرخ، ساختار اداری تقویت شد، به نحوی که برخی از امیران به امور دیوانی روی آوردند و تجربه سیاسی جدیدی را در تاریخ این عصر رقم زدند.

کلیدواژه‌ها: تیموریان، شاهرخ، اهل شمشیر، اهل قلم، ساختار نظامی، ساختار سیاسی.

مقدمه

حکومتی که تیمور بنا نهاد مبتنی بر دیوان‌سالاری منسجم و نظام مالیاتی معینی نبود؛ ساختار قدرت تیمور بر پایه اقتصاد غارتی بود که به واسطه لشکرکشی‌ها و بدون یک ساختار دیوانی رسمی حاصل شده بود. اگرچه تیمور به ظاهر دستگاهی دیوانی برپا کرد و کارکنانی بر آن گمارد؛ تنها با اتکا به قدرت فردی فرمانروایی کرد و این افراد را بنا بر جایگاه و نوع ارتباط با خود به کار گرفت. ساختار قدرت تیموری تا حد زیادی بر شخصیت وی اتکا داشت، بنابراین مشکلی که جانشینان وی با آن مواجه بودند، حفظ سلطنت خویش بدون برخورداری از ویژگی‌های رهبر قدرتمندی همچون تیمور بود. اعقاب تیمور تحت این شرایط ضرورتاً مجبور شدند سیاست تیموریان را از یک امپراتوری جهانگیر مبتنی بر برتری اشرافیت نظامی، به قدرتی برخوردار از نهادینگی سیاسی و ساختار دیوانسالاری معقول سوق دهند و با طرفداری از اصول اجرایی اسلامی - ایرانی، سلطه خود را حفظ کنند. شرط اصلی این دگرگونی ساختاری انتقال تدریجی قدرت محض از عناصر نظامی به کارگزاران اجرایی بود. اعمال این سیاست از شاهرخ آغاز شد. شاهرخ، در پرتو تربیت ایرانی-اسلامی و خو گرفتن با مبانی حیات مدنی، شخصیت معقول‌تر و آرام‌تری داشت و از ماجراجویی‌های پدر به دور بود. در همین جهت در اداره جامعه و حکومت رویکردی واقع‌گرایانه داشت و از سر احتیاط و عافیت‌طلبی، اعمال قدرت می‌نمود؛ به جای جهانگیری که در دستور کار پدرش بود، طریق جهانداری را در پیش گرفت و نسبت به امور دیوانی و اجرایی توجه بیشتری مبذول داشت. دیوان‌سالاری عهد شاهرخ اگرچه در مقایسه با ساختار دیوانی اعصار قبلی تفاوت‌های قابل تأملی داشت؛ اما در مقایسه با عهد تیمور از انسجام سیاسی و نهادینگی اداری بیشتری برخوردار بود. به نظر می‌رسد، شاهرخ تلاش کرد تا نظم و انسجام دوره ایلخانان را احیا نماید و با اقتباس از ساختار اداری - نظامی عهد ایلخانان مسلمان به حکومت نوپای خود سروسامان دهد. همین‌طور کوشید تا ویرانی‌ها و خرابی‌های دوره فتوحات پدر را آباد و با کمک شاهزادگان و امرای نظامی فعالیت‌های عمرانی و زیربنایی اساسی انجام دهد.

نکته مهم در دگرگونی ساختار امپراتوری تیموریان در حد فاصل دوران تیمور تا آخر عهد شاهرخ، کارکرد متفاوت بخشی از اشرافیت نظامی است که برخلاف ادوار قبلی تاریخ ایران و به خصوص عهد ایلخانان، به فعالیت‌های دیوانی روی می‌آورند و تجربه

متفاوتی از خود به جای می‌گذارند. تجربه مذکور حاصل عدول شاهرخ از فعالیت‌های نظامی صرف و تعالی جایگاه عناصر دیوانی است که عناصر برجسته نظامی را در جهت حفظ موقعیت برتر خویش به فعالیت‌های دیوانی می‌کشاند. بررسی زمینه‌ها، چگونگی و پیامدهای تحول مذکور به عنوان مسأله نوشتار حاضر و با رویکرد توصیفی - تحلیلی با طرح این سؤال اصلی تبیین می‌شود که دگرگونی ساختار سیاسی و نهادینه شدن قدرت تیموریان در عصر شاهرخ بر جایگاه و کارکرد امرای نظامی این عهد چه تأثیری گذاشت؟ در نوشتار پیش رو، واژه «ساختار» معادل «Structure» در زبان انگلیسی در مفهوم «رابطه ثابت و قانونمند بین اجزاء و عناصر یک نظام» (ر.ک: گی روشه، ۱۳۹۱: ۱۷؛ توسلی، ۱۳۷۳: ۱۲۵) در نظر گرفته شده و رابطه میان اجزای نظامی و سیاسی قدرت در عهد فرمانروایی شاهرخ و سهم و میزان تأثیرگذاری هر یک از اهالی شمشیر و قلم در مراتب قدرت این عصر، مورد ملاحظه بوده است. به همین نسبت، دگرگونی ساختاری نیز بر تغییر ماهیت قدرت و جایگاه و مناسبات اجزای آن در حدفواصل دوران تیمور تا شاهرخ اشاره دارد. «نهادینگی» (routine) قدرت نیز معطوف به نظم نهادی و تشکیلات منظم تر اعمال قدرت در عصر جهاننداری شاهرخ، در مقایسه با عهد جهانگیری پدرش می‌باشد.

به لحاظ پیشینه پژوهش به جز آنچه که «فوربز منز» در دو کتاب: «برآمدن تیمور و فرمانروایی تیمور» (منز، ۱۳۷۷) و «قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموری» (منز، ۱۳۹۰) در خصوص سازوکار قدرت در عهد تیمور و قدرت‌گیری بر میراث اولوس جوجی و چگونگی اعمال قدرت و مناسبات جامعه و حکومت در عهد شاهرخ آورده و البته به هیچ وجه از منظر مسأله مورد نظر در نوشتار حاضر با موضوع مواجهه نداشته، مقاله یا تحقیق مستقلی، با رویکرد مقاله حاضر مشاهده نشده است؛ بنابراین، سنخ مواجهه نویسندگان مقاله حاضر با ساختار سیاسی - نظامی عهد سلطنت شاهرخ مسأله محور و روشمند است و رویکرد نوینی را در پرداختن به تاریخ این عصر در دستور کار دارد.

۱- ساخت قدرت و برتری امرای نظامی در عهد تیمور

الف: جایگاه امرای نظامی در عهد تیمور

زمانی که تیمور قدرت را در ایران به دست گرفت، چالش‌های مهمی را پیش روی خود می‌دید. او به تازگی توانسته بود در الوس جغتای مشروعیتی فراهم آورد و با تکیه بر آن

به سمت ایران و دیگر مناطق پیشروی کند. با این همه وی نیز مثل تمامی سلاطینی که طی قرون گذشته از صحراهای آسیای مرکزی برآمده و بر ایران و دیگر نواحی جهان اسلام حکم رانده بودند، از یک طرف می‌بایست قوای ناآرام قبایلی را با خویش همراه سازد و از طرف دیگر مشروعیت خویش را در میان اقوام تحت امرش اثبات کند.

تیمور برای خنثی کردن نیروی گریز از مرکز ارتش‌های قبایلی سعی کرد ارتش خویش را - که مهم‌ترین تکیه‌گاه حکومت نظامی‌گرایش به حساب می‌آمد- از وابستگی به اشراف قبایل جدا کرده و با برکشیدن ملازمان مورد اعتماد خویش، نیروهایی را تربیت کند که بیش‌تر و پیش‌تر از هرچیز به وی مدیون بوده و به همین سبب از شخص تیمور فرمان‌پذیری داشته باشند. وی همچنین با هوشمندی کوشید علاوه بر آن‌که الوس جغتایی و نیروی نظامی آن‌را تحت کنترل درآورد، کارآمدترین امیران نظامی را همواره از مرکز الوس، دور نگه داشته و علاوه بر تبیین سیاست‌های توسعه‌طلبانه و کشورگشایانه، از خطر حضور آن‌ها در کنار یک‌دیگر و در مرکز ساختار قدرت جلوگیری کند. نظر به پیشینه‌ی سیاسی - نظامی منطقه که قلمرو الوس جغتایی بود و ماهیت نظامی‌تری داشت، طبیعی می‌نمود که اشرافیت نظامی در ساختار قدرت نوظهور تیموری جایگاه برجسته‌ای داشته باشند. عصر تیمور، دوران فتوحات و تسخیر امپراتوری بود. شاید به سبب توسعه طلبی‌های این دوران و روحیه‌ی نظامی‌گری موجود طبیعی می‌نمود که سپاهیان نقش پررنگ‌تری در ساختار قدرت داشته باشند.

دوران فرمانروایی تیمور در تاریخ شرق میانه و استپ ماوراءالنهر، نقطه عطفی، در هر یک از این دو منطقه به شمار می‌رود. تیمور از یک سو اوج سنتی کهن را نمایان داشت؛ زیرا او از آخرین فاتحان بزرگ صحراگرد بود؛ او از یک اتحادیه شبنانی به قدرت رسید و اعضای این اتحادیه ستون اصلی سپاه او را در سراسر فرمانروایی او تشکیل می‌دادند. با وجود این، از دیدگاهی [دیگر] کشورگشایی‌های تیمور با فتوحات چنگیزخان و بیشتر فاتحان صحراگرد اولیه متفاوت بود. دنیایی که وی تسخیر کرد دنیایی بیگانه نبود و موجودیت شناخته شده‌ای داشت و تقریباً همان قلمروی بود که پیش‌تر زیر فرمانروایی مغولان قرار داشت. افزون بر آن، تیمور آرزوی فرمانروایی بر استپ‌ها را نداشت؛ بلکه در پی چیرگی بر مناطق کشاورزی بود. او هیچ کوششی برای حفظ متصرفاتش در قلمرو «اردوی زرین» نکرد، اما در متصرفاتش در شرق میانه، یعنی ایران و خوارزم و افغانستان، فرمانروایی بنا نهاد. دیگر فاتحان صحراگرد نیز از سرزمین‌های میان نواحی کشاورزی و

صحراگردی برخاسته بودند، اما بیشتر آن‌ها نخست دست به فتح صحراها زدند. گر چه تیمور صحراگردان را تاراج کرد، اما در آرزوی فرمانروایی بر آنان نبود (منز، ۱۳۷۷: ۲). تیمور پس از تثبیت نسبی حاکمیت خود در مناطق مختلف، به اصل کهن ترکی-مغولی، مبتنی بر مشارکت خانوادگی در حکومت توجه نشان داد و اداره برخی ایالات را به نوادگان خود سپرد. بدین ترتیب، در عمل حکومت‌هایی محلی خانوادگی، یا امیرزاده نشین‌های تیموری شکل گرفتند. تیمور، خود بر عملکرد این امیرزادگان نظارت کامل داشت، هر یک از اعضای خاندان تیموری، در مقام حاکمان ایالات، لشکریانی داشتند. آن‌ها شامل تعدادی از افراد قبایل جغتایی و گروه‌های متفاوت و همچنین، خویشاوندان تیمور بودند. تیمور با این روش، مبنایی منطقه‌ای برای لشکر که پیش‌تر به ماوراءالنهر اتکا داشت، ایجاد کرد. لشکر هر یک از شاهزادگان، بازتابی از لشکر جغتایی بود (عباسی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

تیمور با ایجاد لشکرهای ایالتی، افراد قبایل مختلف، امیران با نفوذ و خانواده‌های آنان را از هم جدا کرد و از نیروی آنان که می‌توانست به یک کانون قدرت احیاناً خطرناک تبدیل شود، در جهت پیشبرد اهداف خویش بهره گرفت. با این حال در عهد تیمور، شاهزادگان برای خود سپاه منظم و مفصلی نداشتند و سپاه آنان به کار لشکرکشی‌های عظیم نمی‌آمده است، برای مثال هنگامی که تیمور تصمیم به یورش آخر خود به سمت غرب گرفت، از سپاه فرزندش شاهرخ، تنها به عنوان پیش قراول استفاده کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/۸۸۰).

نیروهای جغتایی ایالات در دوران پس از تیمور، همچنان در لشکر امیرزادگان تیموری حضور داشتند، با این تفاوت که به سبب توقف جهانگشایی‌ها در این زمان، از استقرار و آرامش بیش‌تری در مناطق برخوردار بودند و در عملیات منطقه‌ای به کار گرفته می‌شدند (عباسی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵۶). با وجود آنچه گفته شد، از مجموع اخبار تاریخی چنین برمی‌آید که هر چه به اواخر حکمرانی تیموریان نزدیک‌تر می‌شویم، از میزان تأثیرگذاری جغتاییان و دل‌بستگی آن‌ها به خاندان تیموری کاسته می‌شد. برای نمونه، در دوران پس از شاهرخ و در جریان تکاپوهای ابوالقاسم بابر، رؤسای جغتایی، از جمله داروغگان، مقاومتی در برابر ترکمانان نکرده و مناطقی به دست ترکمانان افتاد (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲/۷۲۸). منابع این دوران و به خصوص پس از مرگ سلطان حسین بایقرا، نقش

نیروهای محلی غیر جغتایی را برجسته‌تر نشان می‌دهند (خواند میر، ۱۳۶۲: ۴/ ۳۷۶؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲/ ۲۴۵).

بر این اساس آنچه گذشت می‌توان گفت، با توجه به ماهیت نظامی امپراتوری تیموری، سپاه، یکی از ارکان مهم حکومت در سرتاسر قلمرو تیموریان بوده است. علاوه بر سپاه اصلی مرکزی که تحت فرمان عالی تیمور و جانشینان وی بود، با واگذاری ایالات مختلف به فرزندان و نوادگان تیمور، به تدریج سپاه‌های ایالتی نیز شکل گرفتند. دو کار عمده‌ی سپاه ایالتی، یکی حفظ نظم و امنیت در ایالات و دیگری، همراهی با سپاه مرکزی در لشکرکشی‌های بزرگ بود. با این حال، با گذشت زمان سپاه ایالتی هویتی تقریباً مستقل پیدا کرد. از نظر ترکیب افراد، ابتدا و در عصر تیمور، جغتاییان بخش مهم سپاه ایالتی را تشکیل می‌دادند؛ اما به مرور نقش عناصر غیر جغتایی، شامل نیروهای منطقه‌ای و قبایل بومی در آن اهمیت بیشتری یافت. هرچه از اوایل دوره تیموری فاصله می‌گیریم، با کاهش سهم نیروهای جغتایی در سپاه ایالتی، سهم نیروهای منطقه‌ای و محلی افزایش می‌یافت. فرماندهی عالی نیروهای ایالات، معمولاً در اختیار امیرزادگان تیموری مستقر در آن‌ها بود و مجموعه‌ای از امرای جغتایی یا بازماندگان آن‌ها و گاه سرداران و بزرگان محلی، در این مورد او را همراهی می‌کردند (عباسی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵۹).

ب: ساختار اداری عهد تیمور

طرح کلی دیوان‌سالاری تیمور همانند دیگر حکومت‌های چادرنشین پیش و پس از آن بود. او وارث دو نظام حکومتی ترکی-مغولی و اسلامی-ایرانی بود. تیمور این دو نظام را درهم آمیخت و با نیازهای خویش سازگار کرد. مراتب و مناصب دیوانی موجود در حکومت تیمور شبیه دیگر حکومت‌های چادرنشینی این عصر یعنی ایلخانان، اردوی زرین، آق‌قویونلو و قراقویونلو بود. بنابراین، اصطلاحات دیوان‌سالاری تیموری شناخته شده و روشن هستند. گذشته از آن، بررسی کارکرد مناصب مورد بحث در منابع تیموری، هم‌خوانی قابل توجهی را با اطلاعات مربوط به همین مناصب در دیگر حکومت‌ها نشان می‌دهد.

تیمور به جای نظام سیاسی فعال و گسسته، نظامی منفعل و وابسته قرار داد و بر آن شد تا سرحد امکان سرچشمه‌های قدرت‌های مستقل و فعالیت‌های سیاسی پیرامون آنان را سرکوب کند. گرچه دیوان‌سالاری تیمور منظم و دارای چارچوب مشخص نبود؛ اما با این حال حکومت تیمور حکومتی آشفته نبود. وی از انعطاف‌پذیری دیوان‌سالاری

خویش برای افزایش قدرت شخصی خود استفاده کرد. در دیوان‌سالاری تیموری تداخل میان قلمرو قدرت جغتاییان و ایرانیان خود امتیازی به شمار می‌رفت؛ زیرا تیمور از هواداران جغتایی برای محدود کردن قدرت دیوان‌سالاری ایرانی استفاده کرد. گذشته از این، منطبق دیوان‌سالاری تیمور در زمینه‌ی واگذاری مراتب و مناصب بیشتر آشکار می‌شد. تیمور با دادن تعداد فراوانی نیروی جنگی و مقامات مهم سپاه به هواداران خود مراقب بود که آنان سلطه‌ای کامل بر هیچ یک از حوزه‌های فرمانروایی او نیابند. در عوض مناصبی که هواداران تیمور بر آن‌ها گمارده می‌شدند، معمولاً مناصب لشکری بودند و این مناصب گرچه به دارندگان، نفوذ و وجهه می‌داد، اما مقام‌های مستقلی نبودند. مردانی که تیمور به آنان فرماندهی سپاهیان منطقه‌ای را می‌داد، یعنی برلاسیان، قوچین و امیران خراسانی، همه افرادی بودند که نفوذ اندکی در سپاه داشتند و تنها تعداد کمی سپاه زیر فرمانشان بود (همان، ۱۷۷).

در ساختار اداری تیموریان، امیر در رأس همه امور قرار داشت. پس از امیر اداره امور قلمرو در سه دیوان به نام‌های دیوان اعلی، دیوان جغتایی (تواچی) و دیوان یارغو خلاصه می‌شد (امین، ۱۳۹۱: ۱۱۶). در ذیل به اختصار به شرح هر یک از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱- دیوان اعلی: در برخی از منابع از دیوان اعلی با عنوان «دیوان سرت» یا «دیوان مال» یاد شده است که در رأس آن یک دیوان بیگی (رئیس دیوان) قرار داشت. منشیان این دیوان را وزیر یا نویسندگان تاجیک می‌خواندند (آکا، ۱۳۹۰: ۲۳۷). براساس گزارش‌های منابع، اساسی‌ترین وظایف وزیران این دیوان رسیدگی به امور مالیاتی، تولید و افزایش محصولات، آبادی بلاد، افزایش درآمدها، ضرب سکه، رسیدگی به حساب‌ها و رسیدگی به شکایات مالیاتی بود (همان، ۲۳۹). به نوشته حافظ ابرو، پس از کشته شدن شاه منصور توسط شاهرخ، هنگامی که تیمور به دروازه سلم شیراز فرود آمد، «از کلویان محلات و مردم صاحب وقوف مچلکا ستانیدند که اسب و استر پنهان ندارند و مجموع را به جهت دیوان اعلی داغ کردند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲ / ۳۰۷). شمارش پیشکش‌های اهدایی به امیر نیز بر عهده اهل دیوان بود (شامی، ۱۳۶۳: ۱۸۰). در هنگام فتح شهرها کلیدهای قلاع و خزاین شهر به دست «نواب دیوان اعلی» داده می‌شد (خواند میر، ۱۳۶۲: ۴ / ۴۹۴). وزیرای دیوان اعلی از میزان موجودی زر نقد در خزانه کشور مطلع بودند (همان، ۵۴۶ / ۳). پرداخت حقوق و مواجب کارکنان و کارمندان هر بخش در پایتخت و دیگر ایالات نیز بر عهده دیوان اعلی بود (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲ / ۸۶۲). برات، تنخواه، مدد

معاش، هدایا، صلوات و عطیات سلطان و ... همگی به دستور سلطان از سوی دیوان اعلیٰ به افراد واگذار می‌شد. دیوان اعلیٰ فقط واسطه‌ای برای انتقال ثروت از مردم نبود، بلکه سازمانی برای مدیریت دائمی اموال حکومتی نیز بود. در مورد اموالی که تحت مدیریت این دیوان بود زیاد سخن گفته شده است، اموال مصادره‌ای، اموال خانواده‌های اسیر، مالیات دام و غلات، همگی به دیوان آورده می‌شدند و گاه تحت نظارت آن باقی می‌ماندند. منابع تاریخی، از زمین‌ها و آسیاب‌های موجود در ایالات به عنوان اموال دیوان یاد می‌کنند و کارگزاران مسئول در تولید ابریشم برای دیوان را معرفی می‌کنند، همچنین از وجود گله‌های اسب متعلق به دیوان خبر می‌دهند (منز، ۱۳۹۰: ۱۲۸). به هر حال بین کارگزاران ایرانی و جغتایی در دیوان اعلیٰ پیوندی تنگاتنگ وجود داشت و این دیوان گرچه دیوانی ایرانی بود، اما امیران جغتایی در امور آن درگیر بودند.

دیوان اعلیٰ از زیرمجموعه‌های متعدد و گوناگونی چون دیوان اشراف، دیوان استیفا، خزانه‌داری، مهرداری و ... تشکیل می‌شد. خزانه‌چی، مهردار و پروانچی متصدی حفظ فرمان‌های مکتوب حاکم بودند و در میان مأموران درباری موقعیتی برتر داشتند (تاکستن و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۵). حافظ ابرو تأکید کرده است که نواب دیوان اعلیٰ علاوه بر تحصیل اموال و رسیدگی به امور مالی، به تحقیق احوال رعایای ولایات و در صورت لزوم به استمالت و دلجویی از آنان می‌پرداختند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۰/۲).

۲- دیوان جغتایی: درباره آن بسیار کمتر از دیوان اعلیٰ سخن به میان آمده است. نام‌های دیگر این دیوان، دیوان تواچی، دیوان بزرگ امارت یا دیوان ترک بود. به اعتقاد منز، این دیوان مانند محکمه حقوقی امیران جغتایی و شاهزادگان تیموری فعالیت داشته است (منز، ۱۳۷۷: ۲۴۱). با این حال ظاهراً این دیوان، جانشین دیوان عرض حکومت‌های پیش از مغول ولی با اختیارات وسیع‌تر بوده است. این دیوان در این دوره بر خلاف دوره‌های پیشین، دیگر زیر نظر وزیر اعظم قرار نداشت. اختیارات آن نیز علاوه بر پشتیبانی اداری و مالی سپاه، به حوزه‌های دیگر سپاه نیز تسری یافته بود. در حقیقت سازماندهی سپاه، پشتیبانی سپاه، نظارت لشکری و قضاوت در میان سپاهیان از مهمترین وظایف این دیوان بود (امین، ۱۳۹۱: ۱۸۰).

این دیوان با وظایفی گسترده و مناسب یک نیروی نظامی، به ستاد فرماندهی مربوط می‌شد و برای بقای دولتی که همواره از جانب دشمنان داخلی و خارجی تهدید می‌شد، بسیار حائز اهمیت بود. اعضای این ستاد، امرا (امیر: بیگ) بودند که لقب امیر تواچی یا

دیوان بیگی داشتند. و از نظر رتبه بر سایر امرا مقدم بودند و به عنوان ناظر و بازرس سپاه حوزه وظایف وسیع و اختیارات زیادی داشتند. تهیه مقدمات جشن‌ها و اجرای آن و ترتیب سان از سپاه در دربار لشکرگاه که از جانب سلطان برگزار می‌شد، جزء وظایف آنان بود. منشیان این دیوان ترک بودند و آنان را بخشیان و نویسندگان می‌خواندند، اما هیچ گاه وزیر نامیده نمی‌شدند (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۸۲-۱۸۳؛ آکا، ۱۳۹۰: ۲۸۱). از دیگر وظایف امیر تواچی می‌توان به مرتب کردن لشکرها و تأمین اسلحه مورد نیاز برای لشکر از «جیبه خانه‌های سلطانی» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۲۱/۲)، تعیین محل و زمان جمع شدن لشکریان (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۲۷)، رساندن هشدارهای لازم و پیام سلطان یا فرماندهان جنگ به امرا و لشکریان (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۹۲/۴)، ترتیب دادن قوریلتاها و شمارش سپاهیان و افزودن به تعداد لشکریان در صورت نیاز (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۹۹۳/۱) اشاره کرد. از امرای تواچی این دوره می‌توان از علی سلطان تواچی، کلان تواچی، امیر ابان تواچی و اردشیر تواچی یاد کرد.

محکمه امرای نظامی تیموریان در این دیوان برگزار می‌گردید. نطنزی می‌گوید: «در مسائل مهم و حیاتی، سلاطین خود در دیوان بزرگ [دیوان جغتایی] می‌نشستند و متهمان را به حضور آنان می‌بردند تا در حضور سلطان به اتهامات آنان رسیدگی شود» (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۳۲).

۳- دیوان یارغو: این دیوان یادگاری از اسلاف مغولی تیموریان و به منزله دیوانی بود که به استنطاق و مجازات گناهان می‌پرداخت (رضوی، ۱۳۸۸: ۴۴۱) در تزوکات تیموری نیز از این دیوان یاد شده است که «در آن دو قاضی، یکی قاضی اسلام و دیگری قاضی احداث اجلاس نموده آن‌چه امور شرعی باشد قاضی اسلام در آنها حکم نماید و آن‌چه عرفی باشد قاضی احداث تحقیق کرده به عرض تیمور رسانند» (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۵۲). جرایمی که قاضیان این دیوان به آن رسیدگی می‌کردند شامل «دندان شکستن، چشم کور کردن، گوش و بینی بریدن، شراب خوردن، زنا کردن و مانند این امور بود (همانجا). نطنزی در اثر خود از دیوانی با عنوان «دیوان مظالم» (نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۱۲) و حافظ ابرو نیز از «دیوان تفحص» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۹۱۹/۲) نام می‌برند که به نظر می‌رسد منظور همان دیوان یارغو باشد.

۲- عهد شاهرخ و ظهور دیوانسالاران امیر

الف: دیوانسالاری در عهد شاهرخ

در عصر فرمانروایی شاهرخ اداره‌ی امور مالی یا دیوان کانون مهم قدرت و به همین دلیل صحنه کشمکش برای برتری‌جویی بود. در معزالانساب که بازتاب دهنده‌ی سازمان اداری حکومت دوره‌ی تیموری است، از دو مجموعه‌ی مستقل از کارگزاران نام برده شده است. ابتدا از امرا که همگی ترک یا مغول بودند و سپس مناصب دیگر که معمولاً در اختیار جغتاییان بود و در آخر فهرستی از کاتبان ایرانی، کاتبان ترک و صدرها (کارگزاران مذهبی ناظر بر انتصابات و اوقاف) یاد شده است (منز، ۱۳۷۷: ۱۲۴). شناسایی اصطلاحات دقیق مورد استفاده در این تشکیلات و انواع کارکردهایی که هریک داشتند کاری بس دشوار است. اگرچه رویدادهای مربوط به دیوان در چند متن تاریخی ثبت شده است؛ اما مورخان در به کار بردن نام‌ها، هماهنگ نیستند و تمایلی به توضیح درباره‌ی ساختار اداری نشان نمی‌دهند. با این حال مدارک مطمئنی وجود دارد که شاهرخ و حاکمان او شورایی از امرا داشتند که با آن مشورت می‌کردند و عضویت در این شورا افتخاری بزرگ بود که به امرای بلند مرتبه‌ی جغتایی و به طور خیلی اتفاقی به یک کارگزار یا فرمانده ایرانی اعطا می‌شد (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۳۴، ۷۱۷، ۷۹۵؛ کاتب، ۱۳۴۵: ۲۵۰). احتمالاً اصطلاح امیر دیوان در معز الانساب اشاره به عضویت در این شورا دارد، اما وظایف رسمی آن همچنان مبهم باقی مانده است (معز الانساب، برگه‌ی ۱۳۳).

شاهرخ بر آن شد تا امرای مستقل‌تر و جدیدتر را به مناصب بالاتر برکشد، «فیروزشاهی» و «علیکه» دو تن از قدرتمندترین امرا در عصر او بودند که در منابع تاریخی این دوره از هر دوی آن‌ها به عنوان صاحب منصبانی با قدرت بلامنازع در اداره امور یعنی امیر دیوان و امیر الامرا یاد می‌شود. پسران فیروزشاه و علیکه جای آن‌ها را گرفتند اما عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد: چون آن‌ها جوان و بی‌تجربه بودند، شاهرخ امیرسلطان شاه برلاس را که مسن‌ترین [فرد] بوده برای اداره‌ی دیوان تعیین کرد (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۴۱).

به نظر می‌رسد اصطلاح «امیردیوان» آشکارا برای تمامی امرایی که موقعیتی در دیوان داشتند و یا دست‌کم برای آن‌هایی که در شورای مرکزی بودند، به کار برده می‌شده، بنابراین نمی‌توانیم مطمئن باشیم که امرا در دیوان چه مناصبی داشتند؛ اما روشن است که بعضی از آن‌ها مقامی رسمی و قدرتمند در امور مالی حکومت داشته‌اند. شایان توجه

است که دیوان‌ها فقط واسطه‌ای برای انتقال ثروت از مردم به حکومت نبودند، بلکه سازمانی برای مدیریت دائمی اموال حکومت نیز بودند. از جمله اموال مصادره‌ای، اموال خانواده‌های اسیر، مالیات دام و غلات همگی به دیوان آورده می‌شدند و گاه تحت نظارت آن باقی می‌ماندند. (منز، ۱۳۷۷: ۱۲۸) شاهرخ گاهی از اختیارات خود به طور مستقیم استفاده می‌کرد و ظاهراً انتصاب‌های مهم را خود، انجام می‌داد، با این حال برآورد میزان دخالت او در امور دیوانی مشکل است. منابعی که خاستگاه آن‌ها به طور مستقیم دربار مرکزی است، تصویری آشفته در این مورد به دست می‌دهند. انتصاب‌ها و عزل‌ها در دیوان اصلی به شاهرخ نسبت داده شده‌اند، اما این موضوع تنها می‌تواند نشان دهنده‌ی تشریفات معمول در دیوان و در نوشتن تاریخ باشد (فصیحی‌خوافی، ۱۳۴۰: ۲۵۷/۳؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۷۰).

بنابراین، احتمال دارد که شاهرخ برای شناخت کارگزاران، ممانعت از سوءاستفاده‌های کلان و یا استفاده از وجود آن‌ها در دیوان، در حد لزوم دخالت می‌کرده است. همچنین، چنین برمی‌آید که از سوءاستفاده‌های جزئی اغماض می‌شده تا در زمان مناسب از آن‌ها بر ضد مأموران استفاده شود. به هیچ وجه روشن نیست که مسئولیت‌های دیوان چگونه در بین گروه‌های مختلف توزیع می‌شده است. گرچه آشکار است که وزیران مقتدر از قبیل سید فخرالدین و غیاث‌الدین پیر احمد، آزادی عمل چشمگیری داشته‌اند، اما آن‌ها در اداره امور دیوان تنها نبودند. شاهزادگان و امرا نیز بعضی با داشتن دیوان‌های خود و بسیاری هم با مشارکت رسمی در دیوان مرکزی، در اداره امور دخالت داشتند. مشخص نیست که مسئولیت‌های آن‌ها تا چه اندازه با وزرای بزرگ متفاوت بوده است. برای نمونه به دنبال مرگ بایسنقر پسر شاهرخ، مسئولیت‌های دیوانی او رسماً به پسرش علاءالدوله که در آن موقع شانزده سال داشت، انتقال یافت (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۶۵).

در دیوان شاهرخ هم، داشتن شخصیتی قوی برای نیل به موفقیت لازم بود. گذشته از این همه‌ی بازیگران از فرو دستان جاه‌طلب گرفته تا خود فرمانروا، از حسادت و زد و بند موجود در دیوان به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کردند. بی‌اعتبار کردن پیشینه‌ی فرد شیوه‌ای رایج برای پیشرفت بود و به نظر می‌رسد همیشه بهانه لازم برای این کار، نیز در دسترس بود. برای فرمانروا، شاهزادگان و امرا، مؤثرترین راه مهار قدرت یک کارگزار، افشای سوءرفتارهای مالی بود. (منز، ۱۳۷۷: ۱۴۲).

طبقه دیوانی به رغم گرایش به منصب موروثی، به طور منظم افراد جدید را نیز جذب می‌کرد. با اینکه تمایل بر این بود که پیوندها در درون طبقه‌ی دیوانی متمرکز شود (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۹۷). در بین دیوانیان شاغل در دیوان مرکزی، اعضای خاندان‌های محلی از شانس بیشتری برای اشتغال در دیوان برخوردار بودند. به نظر می‌رسد که در دیوان‌های ایالتی، اکثر کارکنان ریشه محلی داشتند برای مثال به طور مکرر در نسبت‌های وزیران دیوان هرات، به توس، سبزوار و مهستان بر می‌خوریم (معزالانساب، برگه‌های ۱۲۷، ۹۶). روشن است که دستگاه دیوانسالاری مرکزی در حکومت شاهرخ کانونی بود برای برخورداری از قدرت که دیوانیان ایرانی، امرای جغتایی و شاهزادگان تیموری همگی در آن نقشی فعال داشتند. تشخیص دقیق چگونگی همزیستی کارگزاران ترک و مغول در داخل دیوان ممکن نیست، اما اگر گفته شود که بعضی از آن‌ها به طور جدی در امور دیوان دخالت کرده، قدرتی چشمگیر به دست می‌آوردند، دور از واقعیت نیست. با اینکه ممکن است تأثیر افراد با گذشت زمان بسیار متفاوت شده باشد، اما این سه دسته همواره فعال بودند و دست به دست شدن قدرت در بین آن‌ها احتمالاً در نتیجه‌ی موقعیت فردی آن‌ها بوده است. در زمان شاهرخ صاحب دیوان برای مدت طولانی‌تر و با اقتدار بیشتر در حال خدمت بود. اما با این همه، برای افراد قدرتمند دیوان نیز محدودیت‌هایی وجود داشت.

در عصر تیموری کارگزاران دیوانی گروهی حرفه‌ای را تشکیل می‌دادند که آموزش تخصصی و پشتیبانی محلی را از طریق شبکه‌های خاندانی و تشکیلات محلی به یکدیگر منتقل می‌کردند. دیوانیان نیز مانند علما، طبقه‌ای بسته و جدا از بقیه‌ی جامعه نبودند. ازدواج با خاندان‌های برخوردار از موقعیت محلی و گرایش به دست یافتن به فرصت پیشرفت، افراد تازه‌ای را در یک شغل وارد می‌کرد و وظایف و مهارت‌های دیوانیان نیز با دیگر گروه‌ها هم‌پوشانی داشت. دیوان‌سالاران اغلب به‌گونه‌ای گسترده همراه با فرمانروایان در مسیرهای حرکت قدرت سیاسی جا به جا می‌شدند، اما بسیاری از آن‌ها به طور دائمی با زادگاه خود که غالباً از پشتیبانی مادی آن‌ها برخوردار می‌شد، ارتباط داشتند. بنابراین محتمل است که استخدام، آموزش و پیوندهای ازدواج در فضای دیوانی نه تنها در میان حلقه‌های فعال در دربار، بلکه همچنین در مرکز ایالتی که دیوانیان ریشه در آن‌جا داشتند نیز در جریان بوده باشد. این موضوع تبیین‌کننده‌ی حضور خاندان‌های متعدد خوفا و سمنانی در نظام دیوانی دوره‌ی تیموری و تداوم برتری گروه محلی

بزرگ تر هم زمان با زوال قدرت بعضی خاندان‌ها است. دقیقاً همان‌طور که دیوان به روی امیران ترک یا مغول باز بود، کارگزارانی جدید را نیز از میان نخبگان یکجانشین ایرانی که اعضای آن بیشتر بر امور سیاسی محلی تسلط داشتند، به خود جذب می‌کرد (منز، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

ب: دگرگونی ساختار نظامی تیموریان در دوره شاهرخ

تراکم ثروتی که تیمور در سمرقند فراهم ساخت، فروکش کردن جنگ‌های خانگی در ایران و برقراری امنیت در سراسر ایران در دوران تیموریان به ویژه شاهرخ موجب شد تا راه‌های تجاری امن و آسوده گردد. اعطای زمین‌های بزرگ به شاهزادگان و امرای تابع و دست‌نشانده موجب شد تا اراضی زراعی و روستاها یک بار دیگر تحت نظارت مالکان به تولید محصولات زراعی مبادرت کنند، شهرها خصوصاً در خراسان بزرگ مجدداً عمارت و آباد شدند و کارهای بزرگی در زمینه آبیاری صورت پذیرفت.

شاهرخ تمایلات جنگ‌طلبانه پدر را نداشت و عملیات نظامی را به موارد خیلی ضروری محدود کرد. او همچنین در مقایسه با پدرش تمایل بیشتری به تقسیم قدرت نشان می‌داد و به همین دلیل در حکومت او شاهد استقلال بیشتر ایالات و افزایش قدرت فردی در میان نخبگان ایرانی و ترکی-مغولی هستیم. این خصوصیات به همراه گرایش مذهبی جدی او، آوازه‌ی یک فرمانروا را برای وی به ارمغان آورد که خود را وقف دین کرده و اداره‌ی حکومت را به کارگزاران و همسر قدرتمند خویش [گوهرشاد] وا نهاده است (آکا، ۱۳۹۰: ۲۹۳). به نظر می‌رسد این ارزیابی بر این فرض استوار است که تیمور یک واحد سیاسی بی‌نقص از خود به جا گذاشته بود که حکومت بر آن آسان بود، اما این طور نبود. شاهرخ مجبور بود از راه جنگ و تدبیر سیاسی توأمان سلطه خود را بر قلمرو تحت حاکمیتش برقرار کند، او می‌بایست میان مراکز بی‌شمار قدرت خاندانی، ایالتی و محلی موازنه ایجاد کند.

تاریخ نظامی و خاندانی دوره تیموریان تحت تاثیر دو گروه مهم که پیوستگی نزدیکی به هم داشتند، قرار دارد. یکی خاندان تیمور و دیگری فرماندهان یا امرای جغتایی که از نسل سرداران بلند مرتبه‌ی تیمور بودند. خاندان تیمور و امرا ریشه مشترکی در الوس جغتای در ماوراءالنهر و افغانستان شرقی داشتند که آن‌ها را با تاریخ امپراتوری مغول و شخصیت پر جاذبه چنگیز خان پیوند می‌داد. آن‌ها موقعیت خود را به عنوان گروه حاکم به طور مستقیم مدیون تیمور بودند که فاتح قلمروی بود که آن‌ها بر آن حکم می‌راندند

و به آن‌ها و پدرانشان قدرت بخشیده بود. اینان تا پایان عمر سلسله تیموری در صحنه قدرت نظامی با اهمیت باقی ماندند. هر فرمانروایی برای به‌دست‌آوردن و حفظ قدرت در قلمرو تیموری مجبور به در اختیار گرفتن این گروه - شاهزادگان و امرا - بود، زیرا آن‌ها نخستین رقبای او در راه رسیدن به قدرت و مهم‌ترین کارگزاران او برای حفظ سلطه بر ساکنان مناطق تابعه بودند. شایان ذکر است که در سرتاسر دوره تیموری سربازان جغتایی ترک- مغول، سپاه ثابتی را تشکیل می‌دادند. آنچه آن‌ها را به عنوان یک طبقه متمایز می‌کرد، نه جدایی آن‌ها از جامعه شهری و نه سلطه‌ی قطعی آن‌ها بر نیروی نظامی، بلکه نزدیکی ایشان به خاندان سلطنتی و در انحصار داشتن فرماندهی عالی نظامی بود (فیاض انوش، ۱۳۸۸: ۶۹).

شاهرخ در هنگام برآمدن به قدرت و در اوایل فرماندهی خود توانست گروهی از فرماندهان ترک- مغول را جذب کرده و نزد خود نگه دارد. آن‌ها برای سال‌های زیادی با وفاداری کامل در خدمت او بودند، اما در بیست سال پایان زندگی او شاهد فقدان تدریجی امرای با تجربه در اداره سپاه، دیوان و حکومت ایالات هستیم. از آن‌جا که بیشتر مناصب موروثی بودند، سن و تجربه پسران یک امیر در زمان مرگ او موضوعی تعیین‌کننده بود. هم در سپاه و هم در دیوان، قدرت بیشتر به اشخاص متکی بود تا خود مناصب (همان، ۸۰). نفوذ یک امیر صرف‌نظر از این‌که چه مقامی را به ارث برده بود، از طریق تلاش‌های خود او به‌دست می‌آمد. احتمالاً، نبود لشکرکشی‌های بزرگ نیز در این زمینه مشکل‌ساز بود. در حکومتی که بیشتر در صلح به سر می‌برد و گسترش نداشت، مردان جوان پیش از به ارث بردن جایگاه پدران خود، فرصت اندکی برای کسب تجربه و قدرت داشتند. از آن‌جا که شاهرخ بر خلاف پدرش امور جزئی را به زیردستان خود واگذار می‌کرد و تنها در موضوعات مهم دخالت داشت، جایگزین شدن کارگزاران با تجربه با افراد بی تجربه، بسیار زیان بار بود. به همین دلیل به تدریج تعادل قوا در سطح بالای حکومت به هم می‌خورد (همان، ۸۱). منظر در تحلیل مسایل عصر شاهرخ معتقد است که حاکمان تیموری، برای سلطه بر ایالات، تا اندازه‌ای به سپاه جغتایی متکی بودند و سپاهیان منطقه‌ای یا اهالی بومی نیز، به همان اندازه اهمیت داشتند. به نظر او ایرانیان در عرصه‌ی نظامی فعال و پرتحرک بودند و سپاهیان منطقه‌ای متشکل از سربازان ایرانی، در بیشتر ایالات وجود داشتند. (منز، ۱۳۹۰: ۱۶۴ و ۱۷۱). با توجه به روند عمومی تحولات در دوران پس از

شاهرخ، باید این نکته را بردیدگاه های منزافزود که: در اواخر دوران تیموریان، بر اهمیت و نقش این بخش از سپاه افزوده شد.

دورهی حکمرانی شاهرخ نسبت به سایر ادوار تیموری، درخشان و باشکوه بود. زیرا با وجود داشتن قدرت و توان کافی در نبرد، به خاطر روحیهی نرم‌خو، صلح‌جوی و رعیت‌پرورش، بخش عمده‌ی دغدغه خود را مصروف آبادی ویرانی‌هایی کرد که از زمان حیات پدرش بر جای مانده بود و تا جایی که توانست توجه خود را به اهل دانش معطوف کرد. دوران حکومت وی آرامش و امنیت نسبی به همراه آورد. او پادشاهی رعیت دوست بود. رونق اقتصادی و رفاه و آرامش ایجاد کرد و پایتخت خود، هرات را به شهری آباد و مرکز علما و هنرمندان تبدیل کرد. این امر نه تنها در هرات بلکه در شهرهای دیگر قلمرو شاهرخ از جمله سمرقند و شیراز نیز به دلیل وجود شاهزادگانی که در این شهرها حکومت می‌کردند، به چشم می‌خورد. اوضاع اقتصادی ممالک تحت حکومت شاهرخ در غالب بخش‌های آن، از قبیل تجارت و کشاورزی رو به پیشرفت گذاشت که خود موجب بالا رفتن سطح رفاه عمومی و توسعه علمی، فرهنگی و هنری قلمرو او گردید (آکا، ۱۳۹۰: ۲۶۱).

شایان توجه است که در دوره‌های ثبات حکومت، سلطه‌ی تیموریان موجب رونق شهرها می‌شد، حاکمان و زیردستان تیموریان در شهرهایی که زیر سلطه‌ی مستقیم آن‌ها بودند، نه تنها با ایجاد مناصب جدید مذهبی و امنیت بخشیدن به راه‌های تجاری در فراهم کردن شرایط مورد نیاز بزرگان ثروتمند مشارکت جدی داشتند، بلکه در زمینه‌ی زیرساخت‌های تجاری شهر و کشاورزی منطقه نیز سهیم بودند. ظاهراً آن‌ها این کار را با همکاری نخبگان محلی انجام می‌دادند. علاوه بر این در آرامگاه‌ها و خانقاه‌های مربوط به آن‌ها غذای رایگان توزیع می‌شد و حمام‌ها و آب‌انبارهایی که در محله‌های مختلف ساخته بودند، وضع زندگی طبقات میانی و پایینی را بهبود می‌بخشید (همان، ۲۹۴).

هر حکومتی پس از دوران پرتلاطم استقرار- که معمولاً با تهاجم و توسعه‌طلبی همراه است- به روزگار تثبیت قدرت، نهادسازی و ساختارگرایی وارد می‌شود. پس از مرگ تیمور و در پرتو شخصیت محافظه‌کار، عافیت‌طلب و واقع‌گرای شاهرخ، زمینه‌های بلندپروازی امرای نظامی کم‌تر شد و تحت تأثیر نهادینگی قدرت و قوت نهاد‌های اداری، اجرایی، فرصت بیشتری در اختیار دیوانسالاران قرار گرفت. اقبال به دیوانسالاران به حدی بود که برخی از امیران و نمایندگان اشرافیت نظامی به امور اجرایی و دیوانی روی

آوردند. در واقع دگرگونی‌های سیاسی- اجرایی دوران سلطنت شاهرخ و جانشینانش موجب شد موقعیت اشرافیت نظامی دوره‌ی تیمور ضعیف‌تر شده و کارکردهای واقع- گرایانه‌تری از خود نشان دهند.

نظر به برتری ساختار نظامی در الوس جغتای و آمریت اشرافیت نظامی در این الوس، مرکز ثقل قدرت تیمور در ماوراءالنهر قرار داشت و امیران جغتایی نفوذ زیادی در حکومت وی داشتند؛ اما در عهد شاهرخ برتری سیاسی از آن خراسان شد و نفوذ دیوانسالاران فزونی گرفت. از سوی دیگر، رویکرد فرهنگی شاهرخ و جانشینانش در ملکداری و اهتمام به مدنیت و جامعه، در نهادینگی قدرت، ساختارگرایی و کم شدن گرایش‌های گریز از مرکز اشرافیت نظامی و افول قدرت آنان تأثیر فراوان داشت. ضعف حاصل از تجزیه‌گرایی و سهم‌خواهی نیروهای گریز از مرکز، تلاش حاکمان تیموری را بیش‌تر معطوف به حفظ قلمرو موجود می‌کرد و کم‌تر فرصتی برای توسعه‌طلبی‌های ارضی فراهم می‌آورد. این واقعیت در جای خود بر اهمیت نهادهای سیاسی و دیوانی افزوده و از نفوذ و اقتدار اشرافیت نظامی- که به هر حال به شکل بالقوه تهدیدی برای حاکمیت به حساب می‌آمدند- می‌کاست (فیاض انوش، ۱۳۸۸: ۶۶).

با این‌همه می‌توان دوران طولانی حکومت شاهرخ را عصر گذار از نظامی‌گری به سمت حاکمیت دیوانسالاران و عناصر نسبتاً فرهنگی تر تلقی نمود. به عبارت دیگر، می‌توان این دوران را نماد عبور امپراتوری از قدرتی با گفتمان غالب نظامی به قدرتی با ساختار مدنی- نظامی قلمداد کرد. در عصر شاهرخ و جانشینانش، با وجود این که لشکرکشی و سرکوب به عنوان ضرورتی سیاسی از میان نرفت؛ تلاش‌هایی جدی در جهت نهادینه کردن امپراتوری تیموری و اهمیت دادن به وجوه مدنی و اجرایی حکومت صورت گرفت. بی‌تردید این تلاش‌ها باعث کم‌رنگ شدن نفوذ عناصر نظامی و متقابلاً تثبیت و تحکیم جایگاه اهل سیاست و فرهنگ گردید. هرچند که در این عصر نزاع میان اهل قلم و اهل شمشیر قابل پی‌گیری است؛ اما به نظر می‌رسد که در پرتو شخصیت محافظه‌کار، عافیت‌طلب و واقع‌گرای شاهرخ و جانشینانش زمینه بلندپروازی‌های نظامی کم‌تر شده و تحت تأثیر نهادینگی قدرت و قوت نهادهای اداری- اجرایی، فرصت بیشتری در اختیار دیوانسالاران قرار گرفته است. البته به این نکته مهم هم باید توجه داشت که پس از مرگ تیمور هیچ‌گاه امپراتوری نوبنیاد وی، وحدت روزگار تاسیس را تجربه نکرد و همواره تحت تأثیر تجزیه و سهم‌خواهی امیرزادگان رو به ضعف داشت. به هر حال

تغییر نگرش در دوره تیموری خواه به سبب تضعیف قدرت نظامی و خواه به علت گرایش جانشینان تیمور به مؤلفه‌های فرهنگی و یا تلفیقی از هر دو مورد مذکور به حدی رسید که برخی از امیران و نمایندگان اشرافیت نظامی به امور اجرایی و دیوانی روی آوردند. شاید این اتفاق را بتوان برای اولین بار نوعی دگرگونی (دگرگونی) در تاریخ ایران دوره‌ی میانه تلقی کرد. این دگرگونی چیزی جز عدول امرا از کارکردهای نظامی صرف و پذیرفتن الگوهای اداری-اجرایی نبوده است. بدعتی نوظهور که در دوران تسلط دولت‌های برآمده از آسیای میانه کم‌تر سابقه داشته است.

ج: دیوان‌سالاران امیر یا امیران دیوان‌سالار

از آن‌جا که در حکومت شاهرخ، امرا نقش اساسی و مهمی را ایفا می‌نمودند شناخت آن‌ها ضروری می‌نماید. به همین خاطر به اختصار به امرای مهم دوره‌ی شاهرخ اشاره می‌شود. سرشناس‌ترین فردی که از میان ملازمان و امیران جغتایی مورد اعتماد تیمور در میان همراهان شاهرخ حضور داشت «سلیمان شاه» نام داشت. وی ظاهراً به عنوان مشاور و محافظ تیمور به خراسان گسیل شد. وی با یکی از دختران تیمور ازدواج کرده بود و همچنین برای تحکیم جایگاه خاندان خود، دختر محمدسلطان بن جهانگیر بن تیمور را نیز به عقد یکی از پسران برجسته‌اش به نام یوسف درآورد. در واقع خود سلیمان شاه فرزند امیرداود دوغلات یکی از برجسته‌ترین و نخستین یاران تیمور بود (همان: ۳۵۰/۱ و فصیح خوافی، ۱۳۴۰: ۱۳۱/۳). به این ترتیب مشاهده می‌شود که نسلی از خاندان داود دوغلات تا زمان شاهرخ در خدمت خاندان تیمور حضور داشتند و با پیوند ازدواج پایه‌های این حضور را مستحکم‌تر ساختند.

از دیگر امیران برجسته‌ای که در کنار شاهرخ حضور داشتند، «امیر مضراب چکو برلاس» بود. وی نیز فرزند یکی از برجسته‌ترین ملازمان تیمور بود. خانواده وی نیز امتیازات فراوانی به دست آورده بودند. به عنوان مثال پسرعموی وی موسوم به «ایدکو برلاس» با یکی از عموزادگان تیمور ازدواج کرده و به حکومت کرمان منصوب شده بود. امیر مضراب مذکور نیز وارث سرزمین‌ها و سربازان پدرش در قندوز و بغلان گردید. (یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۷-۲۹۶) وی از جمله کسانی بود که با استفاده از آشفته بازار دوران پس از تیمور ترمّد کرد. علاوه بر این‌ها از دیگر امیران ملازم شاهرخ در خراسان، ترخانیان بودند. اینان از خانواده غیاث‌الدین ترخان بودند و گوهرشاد همسر با نفوذ شاهرخ از این خانواده بود. علی‌ترخان و حسن‌صوفی از جمله برادران گوهرشاد و از ملازمان جغتایی

شاهرخ به حساب می‌آمدند. دو تن دیگر از خواهران گوهرشاد نیز به عقد فرزندان عمر شیخ - فرزند تیمور - درآمده بودند. البته اگر چه ازدواج با خاندان تیمور یک امتیاز بزرگ محسوب می‌شد؛ اما بودند کسانی که از میان این امیران، از این امتیاز قابل توجه استفاده نکردند. از جمله اینها سیدخواجه فرزند شیخ علی بهادر، هم‌چنین حسن جاندار، برادرزاده ختای - که از حامیان برجسته تیمور بود - و امیر دیگری موسوم به ملک که ظاهراً از نزدیکان یکی از ملازمان درجه اول تیمور موسوم به آق تیمور بوده است. علاوه بر اینها یک امیر دیگر به نام «پیرمحمدبن پولاد» در میان همراهان شاهرخ حضور داشت. وی از افراد کم‌نام و نشانی بود که ولایت خاستگاهش در منابع ذکر نگردیده است (منز، ۱۳۹۰: ۴۸).

در میان این گروه متنوع از امیران، تعدادی از آنها با انگیزه‌های متفاوت، پس از مرگ تیمور سر به شورش گذاشتند. ظاهراً اولین کس از میان جمع مذکور کم‌نام و نشان‌ترین آنها بود. پیرمحمدبن پولاد که در ساری حکوت می‌کرد، اندکی پس از مرگ تیمور علم طغیان برافراشت. شورش به سختی در هم شکست و امیر شورشی اعدام شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۹۷/۲). از دیگر امیرانی که پس از مرگ تیمور، شاهرخ را رها کرد؛ سلیمان بن داود دوغلات بود. هر اندازه امیر شورشی قبلی نام و نشانی نداشت، سلیمان فرزند یکی از مهم‌ترین ملازمان تیمور به حساب می‌آمد و اعضای خاندانش در میان تیموریان صاحب اعتبار بودند. سلیمان خود نیز داماد تیمور و شوهرخواهر شاهرخ به حساب می‌آمد. وی به علت اختلاف نظر با شاهرخ بر سر بخشش فردی به نام سلطان حسین شاه، شاهرخ را ترک کرده به اردوی خلیل سلطان پیوست (فصیح‌خوافی، ۱۳۴۰: ۲۳۱/۳). شاهرخ سعی داشت با خویشان داری و جلب قلوب امرای خویش، آنان را در کنار خود نگه داشته و تا جایی که امکان دارد از تقابل با آنان خودداری نماید. به عنوان مثال در منابع از شورشی سخن رفته که توسط سعید خواجه بن شیخ علی بهادر برپا شد. شورش بالا گرفت و چند تن از امیرزادگان برجسته نیز از وی حمایت کردند. در میان حامیان شورش، عبدالصمدبن حاجی سیف‌الدین دیده می‌شد که از طریق ازدواج با خانواده عمر شیخ بن تیمور پیوند داشت. هم‌چنین چهار پسر اوچ قرا - از دیگر امیران جغتایی تیمور - از جمله حمایت‌کنندگان شورش مذکور بودند. سعید خواجه به عنوان عامل اصلی شورش اعدام شد. اما هم‌دستان برجسته‌اش از مهلکه گریخته و به فارس رفته؛ به خدمت فرزندان عمر شیخ درآمدند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۶/۱). با این‌همه دیگر افراد خانواده سعید خواجه

معدوم- فرزندان و بازماندگان شیخ علی بهادر- هرگز تحت تأثیر این حادثه زیر فشار قرار نگرفتند و همواره مورد حمایت و تکریم شاهرخ قرار داشتند. از آن جمله دو تن از برادران سعید خواجه در رأس دوتومان از سپاه قرار گرفتند. آنان هم چنین علاوه بر امیری تومان، به فرمانروایی ایالت مهم عراق عجم منصوب شدند. منصبی که به وراثت به فرزندانشان منتقل گردید (فصیح خوافی، ۱۳۴۰: ۲۷۹/۳) و منطقه‌ای که به عنوان سیورغال به خاندان شیخ علی بهادر سپرده شده بود، در دست این خانواده باقی ماند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۷۱).

علاوه بر این چشم‌پوشی‌ها، زمانی که عبدالصمدبن حاجی سیف‌الدین چند سال بعد، از خدمت به پسران عمر شیخ در شیراز پشیمان شده و به دربار شاهرخ بازگشت، وی مجدداً تمامی مناصب گذشته، از جمله امیردیوان توچی و حاکم شهر را به دست آورد و شاهرخ به هیچ‌عنوان او را مجازات نکرد (همان: ۳۰۱/۱، ۳۷۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۴۰: ۲۳۱/۳). این مشی مداراجویانه شاهرخ نشان داد که وی به خوبی از قدرت و نفوذ خاندان‌های برجسته و امیران جغتایی آگاهی دارد. هم چنین بیانگر این واقعیت است که شاهرخ آشکارا آن میزان اقتدار و قدرت تیمور را در خود نمی‌دید و سعی می‌کرد تا آن‌جا که می‌تواند، از ایجاد تفرقه و دشمنی کاسته و از پیوستن امیران یا امیرزادگان به سایر مدعیان قدرت جلوگیری نماید. به هر ترتیب زمانی که شاهرخ به عنوان تنها فرزند در قید حیات تیمور در ۲۷ سالگی و در سال ۸۱۱هـ وارد ماوراءالنهر می‌شد- به دعوت خدای داد حسینی و شیخ نورالدین- مشکلات عمده قلمرو خویش را تا حدود زیادی تحت کنترل درآورده بود. ابزار عمده شاهرخ برای تحکیم پایه‌های حکومتی که هر لحظه از سوی برادرزاده‌های ناآرام و همچنین همسایگان خطرناکش تهدید می‌شدند، گروهی از فرماندهان ترکی، مغولی وفادار بودند. به همین دلیل چنان که اشاره شد؛ وی سعی کرد آن‌ها را در کنار خود داشته باشد و به کمک آن‌ها بر اوضاع مسلط باقی بماند. شاهرخ به فراست دریافت که در میان ملازمان خویش، احتیاج به یک تجدیدنظر جدی وجود دارد. در واقع وی نیز به مانند تیمور متوجه افراد بی نام و نشان شد.

همان‌طور که اشاره شد، همان گروهی که تیمور به عنوان جایگزین اشرافیت قبیله‌ای و به عنوان برکشیدگان مورد اعتماد خود برگزید و در نهایت از آن‌ها به عنوان همراهان، مشاوران و محافظان فرزندان و نوادگانش استفاده می‌برد، در روزگار پس از تیمور خود به خاندان‌های اشرافی تبدیل شده و به دلیل تحکیم موقعیت خاندانی‌شان در پی کسب

سهم خود از امپرتوری وسیع تیمور بودند. چه بسا برخی از آنان خود را از فرزندان و نوادگان جوان و کم تجربه تیمور برتر و قدرتمندتر می‌دانستند. به هر حال شاهرخ اگرچه در آغاز سعی کرد با این گروه با مسالمت برخورد کرده و تا حد امکان آن‌ها را از تقابل برحذر دارد و دقیقاً همان کاری را بکند که پدرش تیمور در سال‌های آغازین حکومتش با اشراف اُلوس انجام می‌داد؛ اما با گسترش و تحکیم قدرتش به تدریج تصمیم گرفت گروهی از افراد کم نام و نشان جغتایی را به عنوان افراد مورد اعتماد شناسایی کرده و از آنان در مناصب مهم استفاده نماید.

از میان معروف‌ترین ملازمان شاهرخ ظاهراً دو تن از آن‌ها به نام‌های علیکه کولکلتاش و امیر فیروز شاه- از همراهان شاهرخ- که نسبت به او سوگند وفاداری خورده و از بیش‌ترین نفوذ در این دوره برخوردارند، در متون تاریخی مربوط به عهد تیمور حضور بسیار کم‌رنگی دارند. علیکه پسر اداک، مدعی بوده تیمور، شاهرخ را به وی سپرده است. فعالیت‌های نظامی مهم او و عنوان اشرافی «کولکلتاش» به معنی رضاعی، بر یک پیوند قوی شخصی دلالت دارد. از آن‌جا که حتی در اخبار مربوط به مرگ وی چیزی بیش از نام پدر وی درباره اصل و نسبش نوشته نشده، احتمالاً او ریشه‌ای ناشناس و یا خاستگاه غلامی داشته است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴/۱؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۲۸۸/۳؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۷۴۶). فیروزشاه فرزند ارغون شاه دیگر ملازم برجسته شاهرخ بود. وی برخلاف کولکلتاش گذشته روشن‌تری دارد. هر چند او نیز در روزگار تیمور فرد برجسته‌ای به حساب نمی‌آمده است. وی یک ترکمن‌زاده بود که پدرش در دوران تیمور یک فرمانده ایالتی به حساب می‌آمد. نکته جالب این‌که ارغون شاه پدر فیروزشاه در جنگ قدرت بین شاهرخ و خلیل سلطان، جانب خلیل را گرفت و توسط شاهرخ اعدام شد. اما فیروزشاه به خدمت شاهرخ درآمد و به وی وفادار باقی ماند (فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۹۴/۳) این دو نفر بیشتر ایام سلطنت شاهرخ را به وی خدمت کردند و تقریباً در تمامی لشکرکشی‌های بزرگ وی حضور داشتند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۷۶/۱، ۳۷۳، ۴۷۸، ۵۹۷، ۶۳۱؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۲۱۰/۳-۲۲۳، ۲۲۶).

در میان حکام محلی نیز دو تن از امیران به نام‌های جلال‌الدین چخماق شامی حاکم یزد و هم‌چنین غناشرین حاکم کرمان به خدمت شاهرخ درآمدند. ظاهراً امیرچخماق از نزد سلطان مملوک مصر به آسیای صغیر گریخت و قبل از سال ۸۱۷هـ. به همراه افرادش به شاهرخ پیوست (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۴۲/۲؛ فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۲۴۷/۳؛ مستوفی

بافقی، ۱۳۴۰: ۷۴۰/۳) این امیر چخماق پیوند نزدیکی با خاندان شاهرخ برقرار کرد. (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۷۴۲/۳) غناشیرین نیز گذشته‌ای مبهم داشت. وی از طرف تیمور به حکومت فارس منصوب گردید. وی نیز فرماندهی بخشی از سپاه شاهرخ را در لشکرکشی‌ها بر عهده داشت. پس از مرگش هم حکومت کرمان به پسرش واگذار شد (فصیح خوافی، ۱۳۴۰: ۲۴۷/۳).

علاوه بر این‌ها، دو امیر جغتایی نه‌چندان برجسته نیز بلافاصله پس از مرگ تیمور، از شاهرخ حمایت کردند و در خدمت وی باقی ماندند. این دو، «امیر چهارشنبه» و «امیر فرمانشاه» نام داشتند. البته افرادی نسبتاً برجسته‌تر نیز از میان جغتائیان با شاهرخ همراه شدند. یکی از آنان «یادگار شاه آرلات» نام داشت که چنانکه از نامش پیداست به طایفه آرلات در خراسان تعلق داشت. بخشی از این طایفه در زمان حیات تیمور، با خاندان حاکم وصلت کرد و بر نفوذ این بخش افزوده شد. ظاهراً یادگار شاه به همین بخش از طایفه تعلق داشته است هر چند منابع نامی از اصل و نسب وی به میان نمی‌آورند. وی از امیرانی بود که به خلیل سلطان در رسیدن به سلطنت کمک کرد. البته سپس مخدوم خویش را تغییر داد و به پیرمحمدبن جهانگیر پیوست. پس از به قتل رسیدن پیرمحمد، در نهایت به شاهرخ ملحق شد. از دیگر امیران شاهرخ، شیخ لقمان برلاس نام داشت که چنانکه پیداست هم قبیله تیمور و شاهرخ به حساب می‌آمد و البته از منسوبان حاجی بیگ - رئیس سابق قبیله برلاس - بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۲۴/۱).

بدون تردید یکی از مهم‌ترین وفادارترین و البته با نفوذترین خاندان‌هایی که به شکل جمعی در خدمت شاهرخ بودند، خانواده همسر معروفش «گوهرشاد آغا»، فرزند غیاث‌الدین ترخان از ملازمان برجسته تیمور می‌باشند. چنانکه اشاره شد؛ علاوه بر گوهرشاد، خواهران دیگر وی نیز به ازدواج امیرزادگان تیموری درآمدند. (همانجا).

البته هیچ‌یک از آن‌ها به این میزان از اهمیت و نفوذ دست نیافتند. آشکار است که هم گوهرشاد با تدبیرترین و با نفوذترین آنها بوده و هم به سبب ازدواج با مهم‌ترین شاهزاده تیموری بر اقتدارش افزوده شده بود. برادران گوهرشاد به نام علی ترخان و حسن صوفی ترخان به هنگام انتصاب شاهرخ به حکومت خراسان، به ملازمت و همراهی وی برگزیده شدند و امیرزاده را در حکومت و رسیدن به قدرت یاری دادند. آنان به همراه چهار برادر دیگرشان، حسین صوفی، سعید احمد، محمد صوفی و حمزه از جمله نامدارترین و برجسته‌ترین نام‌ها در نخستین لشکرکشی‌های شاهرخ به حساب می‌آمدند.

اگر چه علی‌رغم پیشینه قوی خانوادگی و هم‌چنین حضور و حمایت گوهرشاد، هیچ‌یک از این برادران چنان‌که انتظار می‌رفت به مناصب اصلی و مهم حکومتی نرسیدند؛ اما حضور جمعی آنان در حاکمیت و ساختار قدرت، نفوذ بی‌مانندی را به این خاندان بخشیده بود (فصیحی خوافی، ۱۳۴۰: ۱۷۷/۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۳۶/۱). البته از دو تن از آن‌ها - علی و حسن صوفی - به عنوان مقام امیر دیوان یاد شده است (همان، ۶۳۱/۱) در مجموع این خانواده جز خادمان برجسته و مورد وثوق کامل شاهرخ بوده‌اند.

به این ترتیب و تقریباً با الگو گرفتن از شیوه تیمور، شاهرخ موفق شد تقریباً یک دهه بعد از مرگ تیمور بین نخبگان نظامی و امیران جغتایی روزگار پدرش و برکشیدگان و ملازمان شخصی خودش، توازنی مناسب برقرار کند. در این زمان بزرگ‌ترین و یا مهم‌ترین ایالات در اختیار پسرانش قرار داشت. اما بسیاری از ایالات دیگر توسط امیران اداره می‌شد. شاهرخ در لشکرکشی‌های مهم خود تقریباً همیشه گروه‌های جداگانه‌ای تحت فرماندهی امرا گسیل می‌داشت و گاهی هم مأموریت‌های مهم را به تابعینش واگذار می‌کرد. وی بر خلاف تیمور به واگذاری مسئولیت‌ها به اطرافیان و زیردستان اعتقاد بیشتری داشت. چنان‌که منابع ذکر می‌کنند فتح خوارزم توسط امرا و امیرزادگان رهبری شد. همین‌طور صلح در بدخشان هم حاصل تصمیم و کارکرد امرا بود (همان، ۴۷۸، ۴۷۹، ۶۷۶؛ فصیح خوافی، ۱۳۴۰: ۲۳۲/۳). چنان‌که پیداست برخی امیران با تصاحب عنوان امیر دیوان، علاوه بر امور نظامی، در امور اداری نیز خدمت می‌کردند. آنها هم‌چنین برای انجام و سازماندهی امور مالیاتی نواحی تحت کنترل به مناطق مختلف اعزام می‌شدند (همان، ۳/۳-۲۴۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۱۵/۱، ۵۱۷، ۵۹۸، ۶۷۰).

چنان‌که از شرح حال برخی از امرای قدرتمند و نفوذ آن‌ها در مناصب اداری و اجرایی آشکار می‌شود حضور امیران در دیوانسالاری - که میراث تیمور و ناشی از بی‌اعتمادی وی به دیوانسالاران تاجیک، ایرانی بود - در این دوره نیز ادامه یافت. هر چند شاید تا حدودی از شدت آن کاسته شد؛ اما به هیچ‌وجه در این روزگار، دیوانسالاران برجسته و تعیین‌کننده ایرانی - مانند سایر ادوار تاریخی - مشاهده نمی‌شوند.

در یک جمع‌بندی کلی این گونه می‌توان گفت که شاهرخ از توسعه‌طلبی روزگار پدرش بی‌بهره بود و ظاهراً نه آن اندازه نیرو داشت و نه آن میزان بلندپروازی در خود می‌دید، سعی کرد با حفظ قلمرو موجود و با رویکردی فرهنگی‌تر به تثبیت موقعیت خاندان خود پرداخته و تا حدودی با توسعه اقتصادی و اجتماعی، خرابی‌های گذشته را

جبران کند. اما با گذشت زمان دو مشکل اصلی، حاکمیت وی را با چالش روبرو می‌کرد. اولین تهدید، قدرت گرفتن رقبا و همسایگان خارجی بود که قلمرو تیموریان را تهدید می‌کردند. اما دومین مشکل که در جای خود باعث می‌شد چالش اول نیز سخت‌تر به نظر آید، مرگ فرزندان و ملازمان برجسته شاهرخ بود. در واقع با گذشت زمان و طولانی شدن روزگار سلطنت شاهرخ، وی به تدریج برخی از مهم‌ترین پایه‌های سلطنت خویش را از دست داد. شاهرخ در سال‌های نسبتاً طولانی با فهرستی ثابت از فرماندهان مجرب از میان امیران و ملازمان مورد اعتمادش، در همه لشکرکشی‌ها حضور می‌یافت و به آن‌ها امیدوار و دل بسته بود. مرگ امیران نامدار به تدریج باعث تغییراتی مهم در ساختار قدرت گردید. چنان‌که به شکل معمول، در هنگام مرگ امیران، مناصب آن‌ها به فرزندانشان می‌رسید. مشکل اینجا بود که نسل جدید از امیران، به هیچ‌وجه قابلیت‌های امرای با تجربه قبلی را نداشتند و به ناگهان قلمرو شاهرخ با کمبود تجربه جنگی، تدبیر سیاسی و مشاوره حکومتی روبرو گردید. علاوه بر این تداوم موقعیت امیران نظامی که به علت فقدان جنگ‌های دائمی و لشکرکشی‌های پر دامنه‌ی عهد تیمور برای کسب تجربه و مهارت لازم، جایگاه پدران خویش را بدست می‌آوردند، اما فاقد کارآمدی متناسب با منصب خویش بودند باعث ضعف تدریجی توان نظامی آن‌ها و توجه بیش‌تر به امور دیوانی حکومت گردید. امری که باعث گردید که در این عهد امرای نظامی و شاهزادگان تیموری بیش‌تر در امور دیوانی فعالیت نمایند.

نتیجه‌گیری

حکومت تیمور، نظامی مبتنی بر برتری ساختار نظامی بود که به امور دیوانی و نهادینگی تشکیلات اجرایی چندان توجهی نداشت. بیشتر عمر تیمور در نبرد و لشکرکشی سپری شد و نظر به برتری بیشتر اشرافیت نظامی و سهم چشمگیر امرای چغتایی در تکوین و پیشرفت قدرت تیمور، فرصت چندانی برای ایجاد یک سازمان اداری منظم و منسجم بدست نیامد. این در حالی بود که عبور از شرایط جهانگیری و پذیرش آئین جهانداری، مستلزم روالمندی و نهادینگی ساختار قدرت و انتظام در روش‌های حکومت‌داری بود. در همین جهت، هرچه قدر از دوره تیمور فاصله گرفته شد، ضرورت مذکور برجسته‌تر و الزام به جود یک دیوان‌سالاری منظم و کارآمد ملموس‌تر شد. زمینه‌های تحقق چنین روندی در دوره طولانی سلطنت شاهرخ هموار شد که بنا به ویژگی‌های شخصی و از

سر واقع‌گرایی سعی در نظام بخشیدن به شیوه‌های اعمال حکومت کرد. تحولات زمان شاه‌رخ و سنخ مواجهه او با قدرت، شرایط را به نحوی پیش برد که با فاصله گرفتن از ساختار نظامی متصلب عصر تیمور و البته اعتنا به ملاحظات سیاسی - نظامی و در نتیجه موقعیت نسبی اشرافیت نظامی، برتری نسبی در نحوه اداره قلمرو با عناصر دیوانی و اشرافیت اداری بود و لذا در روندی تدریجی و مسالمت‌آمیز برتری اهل قلم را در پی داشت. برتری مذکور که با روحیه عافیت‌طلبی شاه‌رخ و فروکش کردن میل به جنگ و جهانگیری همراه بود، فضا را به سمتی برد که برخی از بزرگان نظامی به سبب فقدان عرصه‌های جنگ‌طلبی در جهت نشان دادن استعدادها و حفظ جایگاه خود در فرهنگ سیاسی مستقر، به امور اجرایی روی آوردند و نوعی تغییر موقعیت را با هدف حفظ جایگاه خویش در پیش گرفتند. این تغییر تاکتیک بزرگان نظامی و به ویژه خاندان «کوکلتاش» که با هدف حفظ موقعیت انجام می‌گرفت، از این حیث جالب بود که برای نخستین بار در تاریخ حکومت‌های ترک - مغول حاکم بر ایران تجربه جدیدی قلمداد می‌شد و اشرافیت نظامی را در پذیرش سنن ایرانی حکومتداری و کارآمدی بیشتر اهالی قلم متقاعد می‌نمود. نکته مهم این بود که دگرگونی در ساختار سیاسی - نظامی موجود و روال‌مندی دستگاه قدرت در حد فاصل دوران تیمور تا شاه‌رخ، به تدریج و با روش مسالمت انجام می‌گرفت و این نیز در نوع خود تجربه قابل تأملی بود؛ تجربه‌ای که از برتری محض امرای نظامی می‌کاست و ضمن قبول کارآمدی عملکرد رجال سیاسی، آن‌ها را به فعالیت در امور اجرایی تشویق می‌کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- آکا، اسماعیل (۱۳۹۰). تیموریان، ترجمه اکبر صبوری، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابرو، حافظ (۱۳۸۰). زبده‌التواریخ، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات.
- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸). روضات الجنات فی اوصاف مدینه الیهرات، تهران: دانشگاه تهران.
- امین، آرمین دخت (۱۳۹۱). «نظام اداری تیموریان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه پیام نور.
- تاکستن و همکاران (۱۳۸۴). تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.

دیوان سالاران امیر: درآمدی بر دگرگونی ساختار سیاسی - نظامی ... | ۱۳۷

- توسلی، غلام عباس (۱۳۷۳). نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت.
- حسینی تربتی (۱۳۴۲). تزویرات تیموری، تهران: کتابفروشی اسدی.
- خوافی، فصیح‌الدین (۱۳۳۹). مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرخ، مشهد: باستان.
- خواند میر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۶۲). تاریخ حبیب‌السیر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، چ ۳، تهران: کتابفروشی خیام.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۸). شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان، تهران: امیرکبیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵). ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنجی، تهران: دانشگاه تهران.
- عباسی و دیگران (۱۳۹۱). «سپاه ایالات در عصر تیموریان»، مجله پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۴، شماره ۱، صص ۱۷۲-۱۵۳.
- عبدالرزاق سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۷۲). مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۸۸). «امیر تیمور و مسأله الوس جغتای، تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی»، پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، سال ۴۵، شماره ۲، صص ۸۰-۶۵.
- کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۴۵). تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج فشار، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- گی روشه (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نی.
- لمبتون، ان.کی.اس (۱۳۷۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۰). جامع مفیدی، تصحیح ایرج افشار، چ ۳، تهران: کتابفروشی اسدی.
- معزالانساب فی شجره الانساب، پاریس: کتابخانه ملی پاریس، نسخه خطی شماره ۶۷
- منز، بئاتریس فوبز (۱۳۷۷). برآمدن و فرمانروایی تیمور، ترجمه منصور صفت گل، تهران: رسا.
- _____ (۱۳۹۰). قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، ترجمه جواد عباسی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶). منتخب التواریخ، به تصحیح ژان اوین، تهران: کتابفروشی خیام.

- وره‌رام، غلامرضا (۱۳۶۸). *نظام حکومت ایران در دوره‌ی اسلامی*، تهران: مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی.
- یزدی، شرف‌الدین (۱۳۸۷). *ظفرنامه*، تصحیح سید سعیدمیر محمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

